



حساسیت های روابط والدین با فرزندان بعد از طلاق

بچه ها هیچ گاه در پی طلاق والدین خود نیستند و از آن منتفع نمی شوند، به همین دلیل پدر و مادر باید با به یاد داشتن این امر بچه ها را در اولویت دهند...

بچه ها هیچ گاه در پی طلاق والدین خود نیستند و از آن منتفع نمی شوند، به همین دلیل پدر و مادر باید با به یاد داشتن این امر بچه ها را در اولویت دهند، چرا که فرزندان از پس مسئله طلاق خوب بر نمی آیند و فقط رهاشدگی و زجر نصیب آنها می شود. به گزارش خبرگزاری مهر، تحقیقات زیادی روی فرزندان طلاق صورت گرفته که به پدر و مادر کمک می کند با این مسئله روبه رو شوند و به بچه ها کمک کنند که به بهترین نحو با آن سازگار شوند. وقتی طلاق با کشمکش کمتری صورت گیرد بچه ها به بهترین نحو عمل می کنند. وقتی بچه ها با دعوای بیش از حد روبه رو نشوند و وقتی برای تلافی کردن یا تسلط بر دیگری بازیچه قرار نگیرند سازگاری آنها با طلاق نسبتاً راحت تر است. بچه هایی که به خاطر اینکه پایشان میان اختلاف پدر و مادر وسط کشیده شده و در کشمکش بر سر وفاداری از آنها استفاده شده احساس می کنند بین پدر و مادر گرفتار شده اند به شدت تحت تاثیر قرار گرفته و احتمال دارد دچار مشکلاتی از قبیل سردرد، اختلال خوردن اضطراب و افسردگی شوند.

عامل دیگری که بسیار مهم است توانایی کودک برای نزدیک ماندن به هر دوی پدر و مادر بعد از جدایی آنهاست. به دلایلی که هنوز نمی دانیم پدرها وقتی سرپرستی بچه ها را بر عهده ندارند احتمالاً از آنها روگردان می شوند. بعضی از محققین تصور می کنند که پدر وقتی احساس کند اراده و تسلط درستی بر آنچه که در زندگی بچه هایش رخ می دهد ندارد آنها را به حال خود وامی گذارد. سایر محققین تصور می کنند که لطمه جدایی از لحاظ عاطفی آنقدر برای پدر دشوار است که نمی تواند هر روز آن را تحمل کند و این فاصله به او اجازه می دهد از احساسات شدیدش فرار کند.

بچه ها از پس این کمبود خوب بر نمی آیند و به نظر می رسد چیزی که آنها به عنوان رهاشدگی تجربه می کنند همواره زجرشان می دهد. درباره نیاز به اینکه پدر با بچه هایش در زمان طلاق و بعد از آن در ارتباط باشد اصلاً نمی شود اغراق کرد.

آنچه که بعد از طلاق برای هر یک از والدین اتفاق می افتد به یک اندازه مهم است. بچه هایی که به بهترین نحو عمل می کنند، پدر و مادرهایی دارند که یا مجرد می مانند یا یک رابطه پایدار دارند. در مقابل، بچه هایی که پدر و مادرشان باز هم طلاق می گیرند یا دائماً سراغ شخص دیگری می روند غالباً بالاترین میزان مشکلات عاطفی را داشته و در ایجاد اعتماد در روابط خودشان دچار مشکل هستند.

بچه ها دنبال طلاق نیستند و به ندرت از آن منتفع می گردند. پدر و مادر می توانند با به یاد داشتن به هر صورتی که می توانند بچه ها را در اولویت دهند، حداکثر استفاده را از شرایط بد ببرند. وقتی بچه ها از برخورد مستقیم با تشویش خاطر و دشمنی پدر و مادر مصون بمانند، به نظرمی رسد خیلی بهتر عمل می کنند. پدر یا مادری که متارکه کرده با معطوف کردن حواس خود به اینکه فرد مفیدی بوده و بچه ها را از یک رابطه ناموفق دور نگه داشته اند می تواند گام سازنده ای در راستای کاهش لطمات دراز مدت بر فرزندان بر دارند. تندي پدر یا مادر نمی تواند کمکی بکند ولی رویاهای بچه ها را از بین می برد و امید شان را برای یک رابطه شاد نقش بر آب می کند. پدر یا مادری که بعد از طلاق، هم بد گمان است و هم حافظ خویش، این عقیده احمقانه که نباید به کسی اعتماد کرد، و به چیز دیگری هم امیدوار بود را تایید می کند.

اعتماد که به ندرت راجع به آن فکر می شود، در صورت وجود، یکی از مولفه های زندگی زناشویی است، ولی وقتی از بین می رود واقعاً کشنده است. زن و شوهرهایی که به هم دروغ می گویند، یکدیگر را فریب می دهند یا تعهدی را زیر پا می گذارند مستقیماً به رابطه ای که برای بهبودش باید به آن توجه کرد آسیب می زنند. شرایطی که تعهد انسان را محک می زند همیشه اعتماد را به خطر می اندازد، چرا که وقتی زن یا شوهر از عشق همسرش مطمئن نباشد دلیلی برای توجیه فداکاری هایی که برای ثمربخش بودن بودن زندگی زناشویی لازم است، ندارد. وقتی بچه در زندگی زناشویی ای بزرگ شوند که در آن اعتماد هست، دیگر تنش یا سوء ظنی که آنها را وادار به هشیاری کند در کار نیست. رابطه علنی و اعتماد برای دیدن و تقلید کردن در اختیار آنهاست و ولی وقتی بچه ها پی می برند که پدر و مادر در قبال هم پنهانکاری می کنند، خودخواهی و فریبکاری می کنند خیلی مشکل تر است که چشم امید به آینده ای داشته باشند که چیزی غیر از این باشد.